

بکشند درازدم نمادی اولی کشند

قیمت بکطرا بکعباسه

قیمت اعلان مطری ده شا

اداره قبه در چهار قط

چهارم مه ماه فرانس ۱۷۹۱ مسیحی

هر کس اخبار و اطلاعات علی مدار الطباعه

همانگونه بفرستد درین روزنامه

باسم خود او نوشته خواهد شد

# روزنامه علم

شرح مسطور در ذیل ترجمه و نقل از روزنامه علی بلژیک  
موسوم بلانت بلژیک است

## در مدینه استعمال ترپاک و حبش

پس از آنکه ساطحای دراز در مشرق زمین اقامت نمود پروقت  
و فرصتی بدست آوردیم که بوسایل مختلفه طریق استعمال  
ترپاک و حبش و نتایج پرخطر تا ستفاد و رعادت باین دو چیز  
و حشت انگیز را معلوم نمایم استعمال ترپاک و حبش در  
میان اعراب مصر و شام بدینها بت شایع و متداول شده است  
گروهها و حبشها همچنین آرامنه و بونانها و بعضی از اهالی  
ابطالیا نیز گاهی اوقات باین عادت بد معتاد شده ازین  
دور در وی صنوم مسکر استعمال مینمایند عمده ترپاک که در  
مصر و شام بمصرف میرسد از قراحصار که شهر کوچکی است  
در نزدیکی از مصر میاید یک ترپاک دیگر هم هست که کمتر  
استعمال میشود و آنرا ترپاک استانبول میگویند ولی آن  
ترپاک را از ایران بدان نواحی حمل مینمایند در همان ممالک  
نیز ترپاک بعلل میاورند که آنرا ترپاک تبایک مینامند  
اما حبش حاصل میشود از شاخه و گل شاهدانه هندی  
که آنرا از هندوستان و ایران بدان ممالک میبرند و آنرا با  
تنباکو مخلوط کرده میکشند یا در قسمی از مخلوط نموده میخورند  
محل استعمال این دو در وی خواب در دخمه هانی است چهارانه  
به هوا و روشنی مفتوح از برای غامه ناس از شش ساعت  
از نصف شب گذشته تا ده ساعت انجعد از ظهر گذشته  
و در دوره و امتداد دیوارهای آن دخمه ها از سنگ سکو  
بوضع نیم تخت ساخته اند و در روی سکوها حصیر انداخته  
بکر و شنایی کی از در داخل دخمه میشود و بعضی اوقات در آن

دخمه یک چراغ نفتی که متصل دو دو میکند میسوزد گمانیکه  
معتاد ترپاک کشیدن هستند اغلب دو نفر دو نفر باین  
دخمه ها میایند و در روی حصیر سکوها پامینشند یا دراز  
میکشند یکی از آن دو نفر قدری تنباکو کم میکند و قدری  
حبش در آن داخل مینمایند و آن مخلوط را در سر قلیان  
میکذارند و قدری ترپاک خورده شده یعنی مقدار یک نخود  
نیز بر آن میافزاید و باز با قدری تنباکو در وی ترپاک را  
میپوشد و چند حبه زغال سرخ شده روی تنباکو گذاشته  
و بعد از پنج یا شش نفس که بان قلیان میزند قلیانرا بر بنق  
و همراه خود میبرد و آنهم چند نفس بقلیان زده بان شخص  
باز در میکند و بدینمنوال آن قلیان را میکشند تا وقتی که  
بخواب روند و در بین کشیدن دو در افر و میسوزند چنانکه  
استنشاق هوا نمایند و بعد از سوراخهای بینی خود خارج  
میکند و در بین کشیدن قلیان گاه میشود که بصحبت می  
افزند و سوراخها و رگها گرم میگردد اما بغتة و بگرتبه گفتگوی  
انها موقوف و مبدل بسکوت شده مات مینمایند بعضی  
اوقات هم خند عارض آنها گردیده بچندی خندند بدون اینکه  
بدانند این خند ایشان برای چیست و درین عالمی که  
هستند کم کم ضعف و سستی در آنها پیدا کرده و آثار  
بعضی در بشر آنها نمودار میگردد و چهره آنها اندک اندک  
زرد میشود و چیزی نمیکند و در که رنگ رخساره آنها بچینه  
چون رنگ رخساره اموات میشود آنوقت خواب میروند  
و خواب آنها سنگین است و گاه باشد که چندین ساعت  
خواب باشند

معتادین استعمال حبش را رسم اینست که قدری که حبش  
داخل تنباکو میکنند و چنانکه گفتیم با قلیان میکشند و  
بپاری از مردم ترپاک و حبش را حب ساخته و با عسل  
و قند مزوج کرده میخورند و فرقه دیگر از حبش و عسل در قبه

دیگر مخلوطی میباشد که آنرا همچون پابرش مینامند و استعمال کننده همچون ویرش عده زیادی هستند از پیر و جوان و غیرهم همینکه این عریه با یک کردی عادت کرد بترباک با حبش حالت او مثل حالت اشخاصی میشود که معتاد بخوردن تم الغار یا الکل میشوند یعنی ترک این عادت برای آنها کمال دشواری دارد و همسایگان دخمه هائے که در آنها ترباک و حبش کشیده میشود بی اختیار میل مضطربانه میکنند این دود را دردی مملک بهم میرسانند و خود داری نمیتوانند نمود و بعد از اعتیاد ترک عادت برای آنها غیر مقدور است و البته بکرتبه ترک این عادت شوم موجب مرض سخت با هلاکت نفس خواهد بود

و قتیکه شخصی عادت با استعمال این دود دارد و این اعتیاد طول زمان و امتداد بجهت پایند اخلاق او فاسد شده در وقت روحان و جسمانی او اختلال کلی پیدا می شود و گمانه که با این دو چیز معتاد شده اند اگر وقتی با آنها ترباک یا حبش نرسد برای تحصیل آن از ارتکاب هیچ قسم مناهی مضایقه ندارند و بناهست که مرتکب گناهان کبیره میشوند تا مقصود خود را حاصل و این عادت مبشوم را معمول و مجری دارند مقدار استعمال این دود و اعتدال است که برای معتادین حالت بیهوشی و بی هوشی و خواب سنگین بیاورد و غفلت از جمیع امور عالم بهم رسانند و مشغول بعاله حالت خود یعنی بر چه احساسی شوند و حال خوشی برای آنها دست میدهد از تفکرات و تصورات لازم زندگانی دور افتند و بخیال و تخیلات مخصوصه خاصه فکرهای عاشقانه مشغول گردند اما بدیهی است که هر چه بیشتر با نیکار اشتغال جویند باید بر مقدار دود و بیقراریها تا در آنها بقدر مطلوب اثر کند آخر الامر قدر آن خیلی زیاد خواهد شد و اثر این مسمی که متدرجا قاتل است بوصف مخصوصی بروز خواهد کرد

فرق حالت کشندگان ترباک با سایر غالباً اینست که چهره آنها زرد و تیره و حالت آنها برآمده و بی طراوت است و اشتها برای غذا در آنها نیست و مبتلا بر عثه میناشند عقل آنها هم علاوه بر خرابیها زایل میشود و حافظه و قوه تحقیق برای آنها

باقی نماند و بی قدی و لا ابالی گری آنها آن بان زیاد میگردد و اعتنائی با مورد زندگانی خود و اصلاح آن ندارند و با وجود این حالات ناخوش گرفتار بلاوت گردیده خاری آنها را در چاه عذاب الیم دارد و دفع این خاری بیهیچ چیز نمیشود مگر باز با استعمال ترباک که لحظه آنها را از صدمات روحانی و جسمانی خلاص و بچس نماید و در پرتاب زود گوشت بدن ایشان عموماً کم و خشک و بی طراوت شده زندگانی را عنقریب وداع میکنند مبشومی و نخوست حبش خیلی کمتر از ترباک است و خوردن و کشندگان آن خود را در یک عالم خوشی خیالی بسیار در با و با فرج و فراغت مبینند و جدا آنها را راحت فوق العاده و صدماتیکه استعمال کنندگان ترباک دارند آنها ندارند مع ذلك لابد منجر بهلاك نفوس و خرابی بدن و بدرود جهان خواهد شد و قدر استعمال حبش برای اشخاص متفاوت است در بعضی که آن زیاد مؤثر است و در برخی زیاد آن که اثر دارد اعراب همینکه مبتلا بنا خوشی دردناک پدید آید و با حادثه بد بختانه میشوند حبش میکشند یا میخورند تا فراموشی موقتی برای آنها حاصل شود و از خود را احساس نمانند

چنین گوید اقل الخلیفه علی اکبر خان ابن حاج محمد حسینی ملقب بصدرالدوله که در روزنامه علمی نوزدهم شهر محرم الحرام ۱۲۹۶ هـ مسئله درجه طبع در آمده بود در مسئله متعلق بعلم هندسه و یکی متعلق بتفسیر و عزیمت این بنده در کاه در مسئله تفسیری قدری تفکر کرده و جوابی بخیال خود مهیا کردم تا اینکه در یکی از این شبها بعد از نماز جماعت در نزد سرکار شریعت مدارسید الفقهاء و المجتهدین و سند الحکماء و المتکلمین جامع الفروع و الاصول و حاوی المعقول و المنقول حاج سید محمد باقر پزندی الاصل دام فضلته العالی که امر روز عصر خود هستند در فون عقلمیه و نقلیه کیفیت را برای ایشان نقل کردم فرمودند روزنامه را بفرستید ملاحظه کنم انفاذ داشتم اندک نظری در آن فرموده جواب ارسال داشتند و این عبارت ایشان است

در روزنامه علمی در مسئله هندسیه سوال شده بود اولاً باید دانست که امیر زاذ شجاع الدین میرزا داعی ایشان از اندیشه ام



لکن معلوم میشود که خوش قرینچه و باجوده ذهن میباشد  
خوش آمد از فهم ایشان و تا بناجواب که بخاطر فاتر رسید و  
ذکر میشود اگر تأمل نمایند قانع میشوند جواب مسئله اول  
اینست که در هند سه مقدار است یعنی از حد و مسائل فن آن  
که زاویه قائمه شرط در تحقق آن استقامت و خطی که از  
اینها حادث میشود اما هر یک از حاده و منفرجه اعظم است از  
انکه در دو خط محیط بان مستقیم باشند یا نباشند پس استقامت  
در دو خط در زاویه قائمه شرط تحقق است و در جانبیکه احد  
الخطین منحنی باشد مثل زاویه که در قطعه دایره بهم میرسد  
اصلاً تحقق نپذیرد زیرا که محل تحققش منتهی است بلکه در  
انجا زاویه منفرجه است اگر قطعه اعظم از نصف باشد و الا  
حاده است و از آنچه بیان شد معلوم میشود که اطلاق حاده  
و منفرجه هم در بنصورت مثل اطلاق آنها در صورت استقامت  
خطین نیست زیرا که مراد از حاده در اینجا کوچکتر از قائمه است  
و مراد از منفرجه بزرگتر از آن و مراد از قائمه حادثه از عمود  
بودن احد الخطین است بر دیگری پس قائمه را میزان قرار  
میدهند و آن دورا نیست بان پس بنحند اما در صورت انحنای  
احد الخطین معنی حاده کوچکتر و منفرجه بزرگتر از قائمه حادثه  
در اینجا نیست چه قائمه در اینجا محقق نمیشود بلکه حاده و  
منفرجه بودن با این میشود که خطی را متصل کنند بطرف و تو  
قطعه بر وجهیکه از احاطه آن دو خط زاویه قائمه حاصل شود  
اگر آن زاویه حادثه اصغر است از زاویه قطعه زاویه قطعه  
منفرجه است و این در قطعه کبری است و اگر اکبر است زاویه  
قطعه حاده است و این در قطعه صغری است و تصور این  
بتحصیل ضلع اطول و احداث مثلث در دایره و تحصیل زاویه  
قائم از روی ضلع اطول که موتر قائمه میشود آسان میشود  
چنانکه بر مهندس منحنی نیست و تحصیل زاویه حاده حاصل  
از خط متصل بطرف و تو دایره هم این معنی معلوم میشود  
پس هل ذلك بمطالعة من ثلاثة الاصول وبالجملة قائمه  
بودن و حاده بودن و منفرجه بودن میان نشان تضاد حقیقی  
و در تضاد موضوع و محل واحد معتبر است و موضوع قائمه  
بودن زاویه خصوص خط مستقیم است و موضوع آن دو  
اعم بلی اگر موضوع مشترک بزند مقابله صحیح است نظیر

مطلب این است که خطوط مستقیمه در درون دایره و بیرونش  
فرض شود متصل بهم و متحرک از همین که درون دایره است حرکت  
کند بر این خطوط مستقیمه بحرکت مستقیم به سمت بیرون میشود  
گفت که قبل از رسیدن به بیرون اگر بر استقامت نفس دایره  
حرکت نکند طرفه لازم میباشد لعدم تحقق الاستقامة هناك  
فالسالة بانتقاء الموضوع پس در خط منحنی چون دو قسم  
زاویه بیشتر متصور نیست حرکت از احدها باید دیگری  
طرفه نیست و للمسئلة نظائر حکمیة و فقهیة بضیق المجال  
عن ذکرها و اولاً کثرة الموانع لکمیت فی ذلك رساله لکن ما  
ذکرناه کاف للفظن المتأمل انشاء الله تعالی  
و جواب از مسئله ثانیه اینست که زاویه حاده اگر چه بسیار است  
در مرتبه خود لکن محدود است بحد قائمه که اینجا منتهی میشود  
از مرتبه از حاده که اتصال بمرتبه قیام دارد که فصل مشترک  
میان قیام و حد در اینجا پیدا میشود اعظم حواد است و بعد  
از آنکه بر همان قائم شد که در میان خط عمود بر طرف قطر دایره  
و محیط دایره خط مستقیم دیگر متصور نیست پس هر چه زاویه  
از خطوط مستقیمه در آن دایره تصور شود از زاویه نصف  
اصغر است ففی اعظم الحواد کما بین فی الخامس عشر من  
ثلاثة الاصول پس میان حاده مانع نمیشود از اینکه زاویه  
نصف دایره اعظم حواد باشد و زاویه عمود و محیط اصغر  
حواد و بیان اینها محتاج به بسطی است که در روزنامه نمیکند  
اقل الخلائق علی اکبر خان گوید که جواب اشکال در این فکر  
کرده بودم بعد از آنکه از جناب مستطاب آقا سلمه الله تعالی  
سوال کردم و جواب فرمودند دیدم در فکر خود دور و زینتاً  
لهذا جواب این را خود میدهم سر اینکه فاردت فرمود این است  
که نخواست فصل عیب را بحق جل شانہ نسبت دهد و سر اینکه  
در جای دیگر فاردت ناکف اینست که بدل حاصل شدن از بزرگ  
ان طفل که میفرماید فاردت ان پیدا بهما موقوف بر کشتن  
حضرت خضر و عوض دادن خداست پس هر دو فعل مدخلت  
دارد وجه دیگر که جناب آقا سلمه الله تعالی نقل کردند از فخر  
رازی اینست که چون فعل قتل ذکر کرد تغییر بلفظ تعظیم کرد  
اشاره با اینکه از عظام اهل حکمت است سبب این قتل را مرتکب  
نشد است و سر اینکه در کیفیت دیگر فاردت بیک فرمود

این است که متکفل مصالح ایتام نیست مگر خدای تعالی  
و مراد از مجمع البحرین که در پایه شریفه است بنا بر قول بعضی  
از مفسرین ملتقی بحر روم و فارس است که در سمت شرقاً  
والله العالم  
علی اکبر خان

اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه دارالفنون متخلص  
بغالب تحقیقات مسطوره در ذیل را بمطبعه علمیه ارسال  
نموده اند

در جواب تاسید ولی میرزا محمد حسین کرکافی مرقوم داشته بود  
که جمعی زاعقیده اینست که صاحب این قصه موسی بن عمران نیست  
زیرا که از خضر علم بوده بلکه موسی بن منسی بن یوسف  
صدیق است و زمان او قبل از زمان کلم بوده است  
جواب از حضرت ولایت عابد میرالمومنین و سید الوصیین  
علی بن ابیطالب علیه منقولست که چون او ان وداع میباید  
موسی و خضر نزدیک شد کلم الله التماس رصبتی نمود خضر  
گفت استودعک یا بن عمران کن نفاعاً ولا تکثر ضاراً و اوج  
عن الحاج ولا تمس فی غیر حاجه ولا تصحک من غیر عیب ولا تقبر  
المخاطبین بخطایهم و انک علی خطیبتک ولا توخر عمل الیوم  
الی غد و بعد از آنکه خضر موعظت تقدیم رسانید حضرت  
موسی با وداع فرموده باز کرد ایند چنین گویند که مقدمه  
ایشان هجده روز بوده و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
واله وسلم منقولست که اگر نبودی موسی بن عمران را از شرطیکه  
با وی یعنی خضر کرده بود حینا مانع شدی هرگز از عجایب اسرار  
الهی و غرائب مور نامتناهی بسیار مشاهده کردی و حضرت  
کبرای سبحانی ما را از تمامی آن اخبار فرمودی و جناب قطب  
العارفین شیخ محیی الدین در فتوحات مکتبه آورده که در  
بعضی از بیابانها همراه خضر بودم در اثنای حکایات کلام منجر  
بد که مصاحبت او موسی شد چون از آگاهی انصورت تفحص  
نمودم فرمود که از برای پسر عمران هر دو مسئله مهیا کرده بود  
چون بر سه مسئله صبر نتوانست کرد از اظهار دیگر مسائل  
متقاعد شد طریق مصاحبت را مسدود نمود پس بنا بر این  
موسی کلم الله پسر عمران بوده است نه موسی بن منسی این  
یوسف صدیق العلم عند الله (اسدالله خان کتابدار)

### کبانه معروف بقطب نما

در تکستار بلکه در درگون کبانه بسیار عجیبی یافت میشود  
که عوام آنرا کبانه قطب نما نامیدند اند بر کهای این کبانه دارای فاق  
بزرگ است و طول آنها بیش از یک متر میباشد که تقریباً یک ذرع  
باشد و خصوصیت آن بر کهای اینست که بطرف شمال نگاه میکند  
و از برای شکار چینه و مسافرن که قطب نما را آهن رباندارند  
کار قطب نما مینماید و راهنای میکند و نوک این بر کهای  
کمال صحت و درستی و در نقطه شمال و جنوب را مشخص  
مینماید و پشت و روی این بر کهای بجای اینکه بحالت افقی  
نگاه با سمان و زمین کند نگاه بمشرق و مغرب میکند سانه  
این کبانه بملاحظه امکانه متفرقه و اراضی مختلفه با ارتفاع  
پنج الی ده پامیرسد و کلهای بزرگ ضخیم زرد دارد و قطر  
ساقه آنرا از هفت الی نه سانقتر است

در یکی از روزنامه های اروپا تفصیلی از یک معالجه بسیار  
عجیبی که بواسطه خوف و هراس و وحشت با انجام رسیده  
نکاشته اند که شرح آن از قرار ذیل است  
هجده سال قبل یک نفر از اهالی اتریش بتنه ده سالگی از  
بالای یک چوب بستنی پرت شد و بزمن افتاده و بسبب  
وحشت و دهشتی که عارض او شد بکلی زبان او لال گردید  
از آن بیعد یک کلمه تکلم نمیتوانست نمود  
این او را استاد او که نا نوای کوچی برپوس است جنابلی بخالم  
اورسید در صد معالجه او برآمده با این معنی که در هنگام  
انشخص لال در نا نواخانه خوابیده بوده او را بد بواری میبندند  
و چند دسته چوب نازک را آتش زده بنای فریاد را گذاره  
میگویند (آتش آتش) لال بیچاره از فریاد او یک مرتبه از  
خواب بسته چشمهای خود را باز کرده بحض اینک آتش را  
مشاهده مینماید عازم فرار میشود ولی چون خود را بد بواری  
بسته میبندند و راه امکان فرار را مسدود بجای خوابت متوحش  
شده بغتة و بی اختیار فریاد میکند که بیاید مرا باز کنید و در  
اضحالت قدری خون و رطوبت فی کمره زبانش بد رستی باز  
میشود و از آن بیعد در کمال خویش حرف میزند و تکلم مینماید

محمد حسن